

سوره توبه. جلسه هفتم

بسم الله الرحمن الرحيم

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ (١٧) إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ (١٨) أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (١٩) الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (٢٠) يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَّهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ (٢١) خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (٢٢)

وليجه: آن که در سویدای قلب نفوذ می کند

در آیه ۱۶ توبه بحث ولیجه به معنی همراز گذشت که انتخاب لغات قرآن و نوع و سبک سخن گویی قرآن این پتانسیل را دارد که در لایه های خیلی درونی تر هم مطرح شود؛ یعنی ضمن این که ظاهر این آیه را به همین صورت که کسی غیر خدا و رسول و مؤمنین هم رازی برای خودش نگیرد، می توانیم نگاه داریم، ولیجه به معنی این کسی که ولوج می کند و می خلد در انسان که اگر این معنا را غلیظ بکنیم و به سطح باطنی تری دست پیدا بکنیم، آن وقت مؤمن در این آیه معنی خاصی می دهد؛ یعنی آن کسانی که باید در سر سویدای قلب انسان نفوذ کند و همه وجود انسان را پر بکند؛ اینان خدا و رسول و مؤمنین هستند.

سوره مبارکه توبه آیه ۱۰۵ را بیاورید تا ببینید کدام از مؤمنان هستند که می بینند؟ **وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ**؛ شما عمل بکنید، خدا و رسول و مؤمنان اعمال شما را می بینند. این کدام گروه از مؤمنان هستند که می بینند؟ در روایات آمده که اینها ائمه هستند.

البته احتیاج به روایت هم ندارد. با یک حرکت تفسیری می شود فهمید که مصداق مؤمن چه کسانی هستند. این که مؤمنون ائمه هستند، این هم می شود، یا مثلاً در روایات داریم مؤمن؛ یعنی امیرالمؤمنین. نه این که هر

لفظ مؤمن که در قرآن آمده؛ یعنی امیر المؤمنین! منظور این نیست که فقط ایشان هستند. بلکه در سطوح باطنی این بحث مؤمن است آیه مقصود امیر المؤمنین است. مخصوصاً آن جاهایی که لفظ مؤمنون در کنار لفظ خدا و رسول می‌آید؛ یعنی آیه را در سطوح باطنی تر خودش می‌توانید ببرید؛ برای همین در روایات در باره ولیجه چیزهایی داریم که در حد هم‌راز نیست؛

مثلاً در بحار، ج ۲۴: ص ۲۴۵ از امام صادق (ع) دارد: قال: أتى رجلٌ نبىَ بايعنى يا رسول الله! شخصى آمد پیش پیغمبر و عرض کرد دست بیعتی با من بده! فقال: عَلَى أَنْ تَقْتُلَ أَبَاكَ؛ حضرت رسول فرمودند: به شرط آن که بروی و پدرت را بکشی! فَقَبَضَ الرَّجُلُ يَدَهُ؛ مرد دستش را کشید! ثُمَّ قَالَ: بَايَعَنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ! سپس دوباره گفت: یا رسول الله می‌خواهم بیعت کنم با شما. رسول الله مجدداً فرمودند: عَلَى أَنْ تَقْتُلَ أَبَاكَ؛ باید پدرت را بکشی! فَقَالَ الرَّجُلُ: نَعَمْ أَقْتُلُ أَبِي؛ عرض کرد: قبول! پدرم را می‌کشم. رسول الله فرمودند: الْإِن لَنْ تَتَّخِذَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيَجَهَّ؛ حالا که این طور پای دین ایستادی، معلوم است هیچ چیز دیگری در تو ولوج نکرده است و بعد فرمودند: إِنَّا لَا نَأْمُرُ أَنْ تَقْتُلَ وَالِدَيْكَ وَلَكِنْ نَأْمُرُ أَنْ تُكْرِمَهُمَا؛ من هیچ وقت نمی‌گویم برو پدرت را بکش. بلکه باید آن‌ها را اکرام هم بکنی. ولی حالا که با من دست دادی تا مرز این‌که بروی پدرت را بکشی، معلوم است که هیچ ولیجه‌ای دیگر نداری و **صحنه قلب** تو پر است از عشق به خدا و رسول و ائمه.

### فضای تفسیری ائمه

در روایات تفسیری ما ولیجه را به ائمه استفاده کرده‌اند. این فضای روایات تفسیری ائمه فضای عجیبی است. و استفاده‌های تفسیری اهل بیت از آیات خیلی عجیب است. انگار در برابر آدم یک فضای گسترده‌ای را باز می‌کنند که وقتی آدم قرآن را می‌خواند احساس می‌کند لغت ولیجه انگار لغت خاصی است. مثلاً ولیجه معنای هم راز می‌دهد، اما در واقع یعنی کسی که ولوج می‌کند. این که داریم: **يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ** (فاطر: ۱۳) این خرد خرد خلیدن و نرم نرم در داخل چیزی رفتن و پر کردن و **اشغال کردن** صحنه را ولوج گویند و این که گفته شده جز این‌ها ولیجه نگیرید؛ یعنی این‌ها باید بیایند صحنه دل شما را پر بکنند، تا هیچ **محبوبی**

بالا تر از پیغمبر و ائمه برای شما وجود نداشته باشد. استفاده‌اش در باب ائمه یعنی که این‌ها ذره ذره بیایند و همه قلب تو را اشغال کنند. به طوری که جایی برای دیگری توی قلب تو نماند! یعنی دیگر محبوبی بالاتر از خدا و رسول و ائمه نداشته باشی.

## تفاوت اراده تکوینی و تشریحی الهی

سؤال: پس این یک جور امتحان می شود دیگر؟

جواب: بله! اما در اراده‌های تکوینی و تشریحی الهی تفاوت وجود دارد که در روایات ما به نام بحث **مشیت و اختیار** آمده است. به این مضمون که گاهی خدا چیزی را می گوید ولی واقعاً نمی خواهد. می گوید تا ببیند چه کار می کنید؛ مثل جریان جنگ حمراء الاسد چون هیچ اراده تکوینی نبوده که انجام بشود و فقط **آزمون ایمان** یک عده بود

در تفاوت اراده تکوینی و تشریحی این روایت‌ها را دیده‌اید؟ مثلاً در *اصول کافی*، ج ۱: ص ۵۰، امام صادق (ع) می فرمایند که گاهی **أَمَرَ اللَّهُ وَلَمْ يَشَأْ**؛ گاهی خدا امر می کند ولی نمی خواهد! **وَشَاءَ وَلَمْ يَأْمُرْ**؛ و گاهی می خواهد ولی امر نمی کند. **أَمَرَ لِإِبْلِيسَ أَنْ يَسْجُدَ لِآدَمَ**؛ خدا به ابلیس امر کرد که بر آدم سجده کند. **وَشَاءَ أَنْ لَا يَسْجُدَ**؛ اما می خواست که سجده نکند! (این جا از ریشه‌ها حرف می زند) **وَلَوْ شَاءَ لَسَجَدَ**؛ اگر او می خواست که ابلیس سجده می کرد. **وَنَهَى آدَمَ عَنْ أَكْلِ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَشَاءَ**؛ آدم را نهی کرد که از آن درخت نخورد، **وَشَاءَ أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا**؛ ولی می خواست که بخورد. **فَلَوْ لَمْ يَشَأْ لَمْ يَأْكُلْ**؛ اگر نمی خواست که نمی خورد!

(سؤال) خدا آدم را از اکل شجره نهی کرده بود ولی می خواست که بخورد! این‌ها اراده‌های تکوینی و تشریحی خداست و همین است که بحث تقدیر را رقم می زند. اصلاً می دانید که دانستن این تکوینیات پدر آدم را در می آورد! خیلی وقت‌ها خوب است که آدم نمی داند تکوینیات را. مثلاً این که در روایات از حضرت رسول (ص) داریم: **شَيْبَتِي سُوْرَةُ هُوْدٍ**؛ سوره هود من را پیر کرد، من باب همان **فَأَسْتَقِمُّ كَمَا أَمَرْتِ** (هود: ۱۱۲). بعضی این را تفسیر کرده‌اند که به این به خاطر ادامه این آیه است که دارد **وَمَنْ تَابَ مَعَكَ**؛ کسانی که با تو توبه کردند ولی

این بخش در روایت نیست. این که آیه گفته استقامت کن همان طور که امر شده‌ای، این پیغمبر را پیر می‌کند. چرا؟ چون پیغمبر می‌داند در ناصیه فلانی نوشته‌اند کفر و الحاد؛ یعنی تکوین و تقدیر او کافر بودن است، ولی پیامبر باید شروع کند به امر و نهی او، یا مثلاً این معنا را در مجموعه روایی و دینی خودمان داریم که خدا تقدیرش بر این است که یک عده را فقیر نگه دارد؛ چون این‌ها ایمانشان با فقر سلامت می‌ماند. دارد که **ولو أَعْنَيْتَهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ**؛ اگر غنی بشوند دینشان از بین می‌رود. در انتهای روایت تعبیر قشنگی دارد: **إِنِّي أَدَّبْتُ عِبَادِي لِئَلِمَ بِقُلُوبِهِمْ**؛ من بدم خودم بنده‌هایم را تدبیر کنم؛ چون که با قلبشان آشنایی دارم.

حالا شما حسابش را بکنید که اگر شما امر تکوینی الهی را بدانید که این آدم قرار است فقیر باشد و هرچه به این آدم بدهید سوخت و سوز می‌شود و پول خرج او نمی‌شود از آن طرف تشریحاً شما وظیفه دارید که به او کمک کنید! حالا ببینید چقدر به آدم فشار می‌آید؟! که آدم امر تکوینی الهی را می‌داند و بعد با امر تشریحی یک کار دیگر بخواهد بکند!

### تشریح فقط برای امتحان است، نه برای تحقق امر الهی!

آن چه که انجام می‌شود امرهای تکوینی **تخلف‌ناپذیر** الهی است. خدا براساس تقدیرات و امرهای تکوینی خودش دنیا را می‌چرخاند، نه براساس امر تشریحی! این امرهای تشریحی برای این است که ما امتحان بشویم. هیچ منافاتی هم با اختیار ندارد، ولی به معنای تفویض هم نیست. دنیا را این جور تصور نکنید که من می‌توانستم به این پول بدهم و دادم و شانسی این هم پول‌هایش می‌سوزد! چه شانسی در عالم وجود دارد؟ هیچ تصادفی در عالم وجود ندارد! براساس امر تکوینی الهی این قرار است فقیر بماند!

مثلاً داریم که گاهی خداوند می‌گوید ما امر به افساد می‌کنیم! **وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا** (اسراء: ۱۶)؛ ما امر به افساد می‌کنیم! با امر تکوینی. خودمان طرف را به فسق می‌اندازیم! این تفاوت‌هایی است که در تکوین و تشریح است. پیغمبر هم مبلغ تشریحات است. ولی **مقدرات** این عالم براساس حساب و

کتاب دیگری حرکت می‌کند و منافاتی هم با **اختیار** ندارد، ولی اختیار در آن تمام سهم را ندارد. مگر تمام مقدرات عالم براساس اختیار من دارد حرکت می‌کند؟

سؤال: این که کسی باید کافر باشد اراده‌اش هیچ نقشی در هدایتش ندارد؟

### رابطه اختیار و تقدیر

جواب: چرا! این که می‌گویند در ناصیه(پیشانی) و لوح محفوظ و تقدیر طرف نوشته‌اند و این روایت صحیح که می‌فرماید **السَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي بَطْنِ أُمَّهِ وَالشَّقِيُّ شَقِيٌّ فِي بَطْنِ أُمَّهِ**؛ یعنی کسی که سعادت‌مند است از شکم مادرش سعادت‌مند است، این هیچ منافاتی با اختیار ندارد. قاعده‌اش این است که این در شکم مادرش و اصلاً قبل از این حرف‌ها و در عوالم بالاتر، در **اقتضائات** او نوشته‌اند که این آدم گمراه می‌شود. باید پیام الهی به او برسد و قبول نکند تا گمراه بشود! آن وقت این در عالم پایین پیاده می‌شود به این صورت که پیغمبر پیام الهی را به او می‌دهد و او قبول نمی‌کند و گمراه می‌شود؛ یعنی خود این **اراده** و اختیار او جزء **پارامترهایی** است که در اقتضائات اعیان ثابت‌ه این فرد در عوالم بالا گذاشته‌اند. یعنی خود اختیار یکی از مجاری‌ای است که برای این گذاشته‌اند که باید این چنین بشود تا این **تصمیم** را بگیرد تا بشود شقی!

زهیر باید از آن شری که در آن گرفتار شده بیرون بیاید، منتها باید پیام امام حسین به گوش او برسد و او این انتخاب را بکند، آن وقت ائمه می‌آیند همان **پیام‌رسانی**ها را می‌کنند.

سؤال: به اسم اختیار آدم می‌کشند!

جواب: اگر منظور تفویض است این اشتباه است؛ یعنی کارها محول به خودتان است که این جور نیست! اختیار؛ یعنی «**شَاءَ أَنْ يَفْعَلَ**»؛ شما می‌خواهید و انجام می‌دهید. «**وَشَاءَ أَنْ لَا يَفْعَلَ**»؛ نمی‌خواهید و انجام نمی‌دهید، ولی آن چه در آخر محقق می‌شود، اراده‌های تکوینی الهی است. آیات آن را باید ببینید تا این تفکیک انجام بشود.

### اثر تربیتی اراده تکوینی

این‌ها از مواردی است که اگر اشتباه بفهمید بیچاره‌تان می‌کند! گاهی اراده تکوینی از روی رحمت به گناه شخص تعلق می‌گیرد. یکی بارها تا مرزهای گناه می‌رود، ولی گناه نمی‌کند. تمام مقدمات گناه را انجام می‌دهد ولی گناه را انجام نمی‌دهد. این آدم کدورت‌های گناه با او هست. این خیلی وقت‌ها خرسند است به این‌که من گناه انجام ندادم. دستور تشریح هم این است که این گناه را انجام ندهید، و تا مدت‌ها روی دست شما می‌زند که این گناه انجام نگیرد، ولی وقتی کدورت از یک نصابی خارج شد، و به لبه‌های پرتگاه رسید، خدا با **اراده تکوینی** حق او را به گناه می‌اندازد تا او توی گناه بیاید تا بفهمد که گناه کرده، بعد که گناه را مرتکب می‌شود؛ چنان توبه‌ای می‌کند که خیلی از لبه‌ها فاصله می‌گیرد و می‌رود وسط می‌ایستد. این اراده تکوینی حق بر گناه است و هیچ ربطی به تشریح هم ندارد و نباید این‌ها را با هم خلط کرد! بله! من به جهت تشریحی نباید گناه بکنم، ولی خدا گاهی طرف را به گناه می‌اندازد- تکویناً- تا متنبه بشوم. فرض کنید یک نفر بچه مذهبی مؤمن در روزهای کوتاه و شب‌های بلند به جای این‌که نمازش را اول وقت بخواند و نماز شب هم بخواند، نماز صبح‌هایش را هم لب‌طلایی می‌خواند! بعد هم خوشحال است که نماز صبحم را خواندم و قضا نشد! چند دور که این جور می‌شود می‌خوابانندش که قشنگ نماز صبحش قضا بشود! صبح که بلند شد برمی‌گردد چنان تشریح به خودش می‌زند که تو هم شدی مؤمن و مذهبی؟! این هم شد کار؟! بعد فردایش بلند می‌شود و نماز شب می‌خواند. این خاصیت امر تکوینی حتی بر گناه است. البته کسی حق ندارد به تکوینیات فکر کند! این‌ها جزء مباحث **سِرِّ الْقَدَرِ** است که گاهی در روایات هم مطرح شده. در زبان رسمی شریعت این حرف‌ها نیست. **زبان رسمی شریعت** این است که حق نداری گناه بکنی! گناه کردی باید توبه کنی! این نمودار رسمی داستان است همین است و باید به همین‌ها فکر کنیم.

اما بحث در تفاوت اوامر تکوینی و تشریحی الهی و این بحث اختیار یکی از بحث‌های پیچیده‌ای است که وجود دارد که امیر المؤمنین می‌گویند: **بَحْرٌ عَمِيقٌ لَا تَلِجُهُ**؛ دریای عمیقی است، وارد آن نشو! گاهی اوقات آدم‌هایی که فکر می‌کنند این‌ها را حل کرده‌اند، معلوم است که هیچ نفهمیده‌اند! این جوری برای خودش حل کرده که تمام اراده‌های خدا را زائل کرده، بعد خود را همه‌کاره عالم می‌داند. بعضی از شر جبر به تفویض پناه

برده‌اند. پیدا کردن **أَمْرٍ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ** این قضیه خیلی کار پیچیده‌ای است! این که بداند یک لوح محفوظی هست. یک مطلب نوشته شده‌ای هست. قبل از این که شما عمل بکنید این‌ها را نوشته‌اند. جزء حقائق بی‌برو برگرد است که **وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ** (رعد: ۳۹)؛ ام‌الکتاب در نزد اوست و تمام حرکات شما نوشته شده و این‌جا دارد پیاده می‌شود! نه این که تصور کنید ما مثل عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی از بالا دارند ما را حرکت می‌دهند! این صراط مستقیمی است که **أَدَقُّ مِنَ الشَّعْرِ وَأَحَدٌ مِنَ السَّيْفِ** است؛ از مو باریک‌تر و از شمشیر تیزتر آن است که کسی بتواند این بحث را در بیاورد.

سؤال: این‌ها مثل قانون نیوتن است که می‌گویند پایت را لبه بام نگذار که اگر گذاشتی سقوط می‌کنی! یعنی اثرات وضعی هر کاری و هر امر تشریحی!

جواب: آیا ضابطه است؟ یعنی شما می‌گویید امر تشریحی را ما می‌توانیم گوش بکنیم و می‌توانیم گوش نکنیم؟ این را من قبول دارم، اما در **أَمْرًا مُتْرَفِيهَا** آیا یعنی امر تشریحی می‌کنیم؟ به قول شما اگر گوش نکرد می‌رود در معادلات دستگاه خدا که در آن دستگاه خدا او را امر تکوینی به فسق می‌کند و این تخلف‌ناپذیر است و او حتماً فسق می‌کند. شما یک جوری دارید می‌گویید که انگار نیروی جاذبه تا یک جایی عمل نمی‌کند و از آن به بعد عمل می‌کند! نه! کل عالم براساس امر تشریح حرکت نمی‌کند. علما این‌ها را با عنوان امرهای بی‌واسطه و امرهای باواسطه توضیح می‌دهند و در آخر امر بی‌واسطه حق و اراده الهی است که اتفاق می‌افتد و شما از اتفاق افتادنش می‌فهمی که اراده الهی چه بود! یعنی با «برهان آنی» می‌فهمی اراده الهی چه بود البته برعکسش هم هست! یعنی با «برهان لمّی» بفهمیم اراده الهی چه بود! البته اگر بتوانیم! یعنی اول اراده الهی را در بالا ببینیم و بعد بفهمیم که این پایین چه اتفاقی می‌افتد!

و این‌ها هیچ‌کدام مخالف اختیار نیست، ولی آن چه که واقع می‌شود، امر تکوینی خداست. اوامر تشریحی الهی را می‌توانیم گوش بدهیم یا گوش ندهیم ولی امر تکوینی خدا گاه به خود گناه تعلق می‌گیرد. به بد بودن شخص تعلق می‌گیرد؛ برای همین یزید بد شده! از این هم سوء استفاده نکنید که بگویید: پس یزید اختیار نداشته است. یزید بد شده به اراده الهی و اختیار هم داشته؛ یعنی جزء پارامترهایی قرار گرفته که در آن اراده خدا هم هست.

الان وقتی یک قرص دارد مریضی را شفا می‌دهد، در نگاه توحیدی شما، این عمل چطور انجام می‌شود؟ خداست که دارد شفا می‌دهد ولی مسیر و کانال فیضش از داخل این قرص دارد رد می‌شود و با طبیعت این گیاه‌ها دارد انجام می‌شود؛ یعنی از طبیعت کمک گرفته و این طبیعت دارد عمل می‌کند، مثل این که فیض الهی از داخل لوله‌ای رد می‌شود و ته این لوله شفاست؛ یعنی از **مسیر طبیعت** این شیء دارد عمل می‌شود. اراده و کاری که خدا می‌کند که در صورت ظاهر ما آن کار را انجام می‌دهیم، اراده الهی از مسیر طبیعت ما حرکت می‌کند که طبیعت ما یک شیء مختار است. **فیض الهی** هم که از دست ما صادر می‌شود، می‌خورد در گوش یک یتیم! این فعل که **فعل الله** است از مسیر طبیعت که این طبیعت یک طبیعت مختار است؛ یعنی رنگ طبیعت خود شیء را می‌گیرد و آن جا تبدیل به شفا می‌شود و این جا تبدیل به یک فعل و یک ظلم اختیاری می‌شود. طبیعت این جوری عمل می‌کند.

در ادامه این بحث این آیه را ببینیم: آیه ۲۸ سوره مبارکه اعراف: از همان موقع هم این بحث‌ها بوده و این خلط‌ها را کفار داشته‌اند. **وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً**؛ وقتی فاحشه‌ای انجام می‌دادند **قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا**؛ می‌گفتند: ما آبائمان را بر این یافتیم که بحث سنت‌گرایی است **وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا**؛ خدا این طور امر کرده به ما! در بحث تکوینی درست می‌گویند. ولی خدا با کسی بحث علمی نمی‌کند، بحث هدایتی می‌کند، اما این‌ها می‌خواهند نتیجه بدی از داستان بگیرند که خدا جلویشان را می‌گیرد **قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ**؛ خدا هرگز امر به فحشا نمی‌کند و می‌رود روی امر تشریحی. **أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ**؛ یک چیزی دارید می‌گویید که نمی‌دانید و نمی‌فهمید؟ **قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ**؛ بگو پروردگار من فقط به قسط امر می‌کند. این هم امر تشریحی است.

یا این آیه را هم ببینید: سوره مبارکه انعام. آیه ۱۴۸: **سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ**؛ مشرکین می‌گویند: اگر خدا نمی‌خواست ما مشرک نمی‌شدیم. آباء ما هم مشرک نمی‌شدند! هیچ چیز را هم تحریم نمی‌کردیم **كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ**؛ این جوری تکذیب کردند **حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا**؛ آیا یک علمی دارید که می‌خواهید برای ما اظهار بکنید؟ **إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ**



وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ؛ شما دنبال گمان و حدس و تخمین رفتید. این‌ها دارند تکوین را می‌گویند، اما ماجرا را با تشریح خلط می‌کنند.

در همین سوره مبارکه انعام همان حرفی را که آن‌ها می‌زنند و خدا رویشان پیاده‌روی می‌کند، خود خدا همین حرف را می‌زند. داریم آیه ۱۰۷: **وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا؛** اگر خدا می‌خواست، این‌ها مشرک نمی‌شدند! به اراده تکوینی الهی. آن مشرک می‌خواهد از این اراده تکوینی نتیجه بد بگیرد، اما خدا همین را به عنوان بحث علمی طرح می‌کند. که اگر خدا می‌خواست این‌ها مشرک نمی‌شدند، اما خدا نمی‌خواهد و می‌خواهد این‌ها مشرک بمانند به اراده تکوینی!

### ولیکه: محبت مکتبی

برگردیم به اصل بحث: معنای خاص ولیجه را عرض کردیم. چه جوری است که ائمه تمام هویت شخص را پر کنند و از همین جاست که زمینه آماده می‌شود برای آیه **قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا** (توبه: ۲۴) روایت داریم: **قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ؛** که کسی مؤمن نمی‌شود مگر این‌که من احب باشم برای او؛ از همه بیشتر من را دوست داشته باشد؛ یعنی باید دین و پیغمبر محبوب اصلی او باشند. باید از همه حتی از خودش هم فارغ شده باشد. **وَيَكُونُ عِزَّتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ عِزَّتِهِ؛** خانواده من را بیشتر از خانواده خودش دوست داشته باشد. **وَيَكُونُ أَهْلِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِهِ وَذَاتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ ذَاتِهِ؛** جان مرا از جان خودش بیشتر دوست داشته باشد. این می‌شود معنای واقعی عبد مؤمن و این **کمال ایمان** است.

در سوره توبه آیه ۱۲۰ دارد که **وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ؛** نکند در جنگ‌ها خودتان را از پیغمبر بیشتر بخواهید! این که می‌گویند رهبر خطشکن داریم، می‌دانید چقدر حرف بدی است؟! یعنی ما چقدر بی‌عرضه شده‌ایم که رهبر خطشکن می‌شود. آیا توقع دارید رهبر خط را بشکنند؟ رهبر که نباید خط بشکند! شما که نباید رهبر را بکنی سنگر و پشت او بایستی!

اصلاً دستور دینی بوده راجع به پیامبر که در جنگ‌ها باید حلقه بزنید دور پیامبر که هر تیری می‌خورد اول بخورد به ملت و آسیبی به ایشان نرسد، البته پیامبر اشجع از همه عالم است. روایت خود امیر المؤمنین نشان می‌دهد. در نهج البلاغه هست که وقتی نائره و تنور جنگ خیلی داغ می‌شد **أَتَقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ وَلَدْنَا؛** ما به رسول خدا پناه می‌بردیم. مثل بلا تشبیه حضرت امام که زمان عملیات‌ها فرماندهان که کم می‌آوردند می‌رسیدند خدمت ایشان و گزارش می‌دادند، فقط برای این که امام به این‌ها لبخندی بزند و این‌ها آرامش بگیرند و برگردند به جبهه‌ها. رهبر اشجع از همه ملت است، ولی کسی حق ندارد او را بگذارد جلو! خودش باید بشود سنگر! نه این که مرتب از رهبر کسی هزینه کند که اول، تیر به او بخورد! باید بگذارد تیر اول به خودش بخورد. اگر عاشق هستی نباید که معشوق را بگذاری خط اول! لذا رهبر خط شکن خیلی تعبیر بدی است؛ یعنی ما بی عرضه‌ایم که رهبر خط‌شکن شده است. رهبر برود روی مین، جاده را صاف کند که بعد ما برویم! تو برو روی مین! نگذار رهبر فدا بشود.

### ریشه ولایت‌پذیری مودت است

این که داریم در آیه ۱۲۰ توبه که **مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنِ رَسُولِ اللَّهِ؛** اصلاً حق ندارند بادیه نشین‌ها از امر پیامبر تخلف بکنند (۵۷: ۴۸) **وَلَا يَرْعَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنِ نَفْسِهِ؛** این‌ها حق ندارند اول هوای خودشان را داشته باشند بعد **هوای پیغمبر** را؛ یعنی موقعی که تنور جنگ داغ شد، در گوشه‌ای بخلند، ببینند رهبر چه کار می‌کند! این جزء شئون خاص پیغمبر هم نیست. این یک **دستور عام** است که تو رابطات را با رهبری درست بکنی. تو از آبروی خودت باید خرج کنی تا **آبروی رهبر** حفظ بشود. آن وقت این آدم می‌شود مؤمن واقعی! این کسی است که پیغمبر را از خودش بیشتر دوست دارد و اصلاً ریشه همین مودت‌هاست که به ولایت می‌رسد. یعنی مودت رفته رفته تبدیل به **ولایت‌پذیری** می‌شود؛ چون اگر مودت را در خودت درست نکنی می‌بینی اولیایی از جنس خودت برای خودت درست می‌کنی. (۳۷: ۵۰) لذا جریان **مودت** و دوست داشتن و این که او را بیشتر از خودش دوست داشته باشد، واقعاً قابل مقایسه نیست، حتی با مودت مادر!

این ها هم فقط در سایه دین حاصل می شود (۵۵: ۵۰). این طور هم نیست که مادر بچه اش را بیشتر از خودش دوست داشته باشد! شمای ظاهری آن این جور است. چقدر در اخبار آتش سوزی ها هست مادر بچه اش را در آتش می اندازد و فرار می کند! یک زلزله عظیم بیاید می شود؛ **يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ** (حج: ۲)؛ هر شیردهی شیرخوارش را رها می کند؛ یعنی آدم این طور نیست که کسی را بیشتر از خودش دوست داشته باشد!

این **مودت مکتبی** باید به آن جا برسد که واقعاً خودش و مصالح خودش را نبیند و فقط دین را ببیند و لیس آلا؛ مثل رزمنده های اسلام، مدهوش! ببینید این کسانی که زیر تیغ عمل جراحی هستند مخصوصاً در عمل های «بای پَس» عرباً عربا می شوند، اما چون بیهوش هستند واقعاً چیزی متوجه نمی شوند! کسی هم که مدهوش دین است خیالش نیست. او فقط دین را دارد نگاه می کند و **اوامر پیغمبر** را. نه خودش و نه مصالح خودش را نگاه نمی کند اما کسی که خودش و **مصالح خودش** را می بیند و دین را هم نگاه می کند، این هنوز مشرک است! و هنوز شرک های خفی در او هست. آن رزمنده ای که می بینی به هیچ چیز توجه نمی کند، او **موحد** است. او مثل بلال فقط می گوید: **أحد أحد!** می گویند بلال این طوری شده بود که فقط می گفت: **أحد؛** یعنی دین اینقدر برایش قوی شده بود که شده بود موحد و کاری هم به آبروی خودش نداشت.

آدم موحد به تحصیلات و آبرو و کلاس توجه نمی کند. آن وقت طبق آن روایت این آدم می شود ولیجه. که دست بیعت می دهد که پدرش را بکشد! و پیامبر می گوید: حالا درست شد من هم نمی خواهم تو پدرت را بکشی! داریم در نهج البلاغه که **وَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ نَقْتُلُ آبَاءَنَا وَأَبْنَاؤَنَا وَإِخْوَانَنَا وَأَعْمَامَنَا وَمَا يَزِيدُنَا ذَلِكَ إِلَّا إيمَانًا وَتَسْلِيمًا؛** ما به خاطر دین همه کار کردیم. داداش و بابا و عمویمان را کشتیم به خاطر دین، ما فقط مقابلمان را نگاه می کردیم که آیا کافر است یا کافر نیست؟! همین! **وَمَا يَزِيدُنَا ذَلِكَ إِلَّا إيمَانًا وَتَسْلِيمًا؛** و به خاطر این طرز فکر فقط ایمان و تسلیم مان زیاد می شد.

**تکلیف مؤمن در برابر کفر محارب با دین**

در خطبه‌های نهج البلاغه است که ما پیش پیغمبر بودیم و تمام حرفمان این بود که الان جلویمان کافر در برابر دین ایستاده! به هیچ چیز دیگر هم توجه نمی‌کردیم. این می‌شود **قدرت مکتب** که باید در آدم به وجود بیاید که به هیچ چیز دیگری توجه نکند الا مکتب. در آیات بعدی سوره توبه همین معنا تکرار می‌شود.

توجه دارید که بحث درباره کفر در **قبال دین** است و ما در این جا سراسیمه هستیم؛ چنانچه در سوره لقمان بحث درباره والدین مشرک است، **وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا؛** به دستورات غیر دینی آن‌ها گوش نده، ولی **وَصَاحِبَيْهِمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا؛** مشکلات دنیایی این‌ها را مرتفع بکن!

(۱۷): **مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ**

**هُمْ خَالِدُونَ؛** مشرکین حق عمران مسجد را ندارند. هیچ دست به مسجد و پایگاه فرهنگی دین نباید بزنند. مسجد پایگاه اصلی دین است. این پایگاه دین را نباید دست این‌ها داد. نه حق دارند عمارت بکنند، نه حق دارند هیئت امنا بشوند و نه حق دارند امور فرهنگی مسجد را به دست بگیرند. آن جا منطقه ممنوعه مشرکین است. **شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ؛** در حالی که خودشان مقرر به کفر خودشان هستند.

آیاتی که دارد **وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ،** بیشتر برای آن دنیاست؛ یعنی در ظرف شهادت یک شهادت قوی و فعلی دارند و آن این که ما مشرک هستیم. هر چقدر هم بگویم این‌ها آدم‌های خوبی هستند، دور پایگاه دین را خط بکشید و دست این‌ها ندهید! هیچ‌گونه راه نفوذی برای این‌ها به مسجد ندهید.

### اعتراض مسلمان به ممنوعیت ورود کفار به مکه

(سؤال) شأن نزولش این بود که وقتی نازل شد که مشرکین حق ندارد بیایند مکه، عده‌ای معترض شدند؛ مثل همین هوس‌هایی که ما داریم، آن‌ها هم داشتند. گفتند: این جوری که شما خط کشیدید دور مسجد الحرام که مشرک حق ندارد پایش را به مکه بگذارد، اصلاً یکسری مسائل عبادی این جا شکل می‌گیرد.

این طور هم نبود که فقط از حجاز به مکه بیایند بلکه از سراسر دنیا می‌رفتند مکه و اصلاً جریان ابرهه به خاطر این بوده که آمده بود یک کعبه ساخته بود و یمن شهر توریستی و مهاجرپذیر شده بود و مکه هم **يُجَبِّي**

إِلَيْهِ تَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ (قصص: ۵۸)؛ کلی محصولات اقتصادی وارد آن جا می‌شد و یمن هم در حاشیه مکه بوده ولی کعبه یمن را کسی تحویل نگرفت. اصلاً خیلی‌ها کعبه ساختند برای این که این اتفاق نیفتد!

به هر حال (۲۲: ۰۲: ۰۱) این‌ها در اعتراض به پیغمبر می‌گویند: این جوری که شما دور مکه را خط کشیده‌اید، عملاً شما دارید به **اقتصاد مکه** ضربه می‌زنید! چه اشکالی دارد این‌ها بروند، بیایند، باشند! و همین عبور و مرور، به مکه و جاهت داده و شما **وجاهت مکه** را از بین می‌برید. پس این‌ها به اقتصاد و وجاهت مکه داشتند فکر می‌کردند لذا آیه نازل شد که اصلاً پول مشرک نباید در این جا خرج بشود. مگر می‌شود کسی مسائل اقتصادی‌اش ورود پیدا کند و چیزهای دیگرش ورود پیدا نکند؟! الان این یک اصل پذیرفته شده در **مدیریت** است. مدیریت در نقطه‌ای است که پول هست و بعد وقتی شما را درگیر می‌کنند با پول، با آن پول برای شما عادت می‌سازند. الان فرض کنید اگر چیپس را از تهران بردارند، تظاهرات می‌شود. ممکن است هیچ نیازی به این جنس هم نباشد ولی چون ملت را به این متاع عادت داده‌اند، اگر خفت همین قضیه را بگیرند، می‌بینید که یک تزلزلی ایجاد می‌شود (۰۰: ۰۴: ۰۱) یا مثلاً قیمت گوجه فرنگی در یک برهه‌ای بالا رفت و اعتراض شد؛ در حالی در قدیم در زمستان‌ها کسی گوجه فرنگی نمی‌خورد و مشکلی هم نبود. منظورم رابطه ملت با خودشان است نه با دولتمردان!

می‌گویند: پول مشرکین را نگذارید در این جا خرج شود به خصوص در زمینه‌های فرهنگی. این‌ها حق عمران و آبادانی مساجد را ندارند. در این جا نباید ورود پیدا کنند. برای چه می‌خواهند به بیت الله کمک کنند؟ آیا طرحی دارید؟ بی‌خود در **مرکز اسلام** طرح خاصی پیاده می‌کنید! اگر می‌خواهید به واسطه این کار یک کار خوب کرده باشید، **أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ؛** اصلاً این‌ها عملشان حبط است. این عمل به درد تو نمی‌خورد!

**عمل خوب برای عامل بد تقرب نمی‌آورد**

نکته این است که فرق است بین عمل و عامل. این فرق را قشنگ روایات باز کرده‌اند. گفته: گاهی ما عمل را دوست داریم ولی اصلاً عاملش را دوست نداریم! و گاهی عامل را دوست داریم ولی از این عمل بدمان می‌آید. بعضی گوهر جانشان پاک است ولی یک کار ضایعی انجام می‌دهند.

کافی، ج ۱: ص: ۱۵۲ **إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ السَّعَادَةَ وَ الشَّقَاوَةَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ خَلْقَهُ فَمَنْ عَلِمَهُ اللَّهُ سَعِيداً لَمْ يَبْغِضْهُ أبدأً وَإِنْ عَمِلَ شَرّاً أَبْغَضَ عَمَلَهُ وَ لَمْ يَبْغِضْهُ؛** از عملش بدش می‌آید ولی از خودش بدش نمی‌آید؛ یعنی آدم سعید هم کار بد انجام می‌دهد **وَ إِنْ كَانَ عَلِمَهُ شَقِيّاً لَمْ يَحِبَّهُ أبدأً وَ إِنْ عَمِلَ صَالِحاً أَحَبَّ عَمَلَهُ وَ أَبْغَضَهُ؛** خدا از آدم بد خوشش نمی‌آید ولی از عملش خوشش می‌آید.

این تفاوتی است که بین عمل و عامل وجود دارد. طرف برای تقرب الی الله موهومی که فکر می‌کند می‌خواهد یک کمکی به دین بکند. از آن کمک ممکن است متدین استفاده بکند و ممکن است عمل خوبی هم باشد اما به درد تو نمی‌خورد، مثلاً پول رشوه را گرفتنی و کمک کردی به شیرخوارگاه اما به درد تو نمی‌خورد! در این قسمت می‌خواهد پای مشرکین را ببرد از **مراکز مذهبی** و عبادی دین و از این طرف هم تذکر می‌دهد که این کمک به درد شما هم نمی‌خورد. شما برای چه می‌خواهی این هزینه‌ها را بکنی؟ آیا می‌خواهی **بهره الهی** ببری که نمی‌بری و اگر طرح دیگری داری، بی‌خود در این **طرح** می‌دهی!

## دینتان را از اهل کتاب نگیرید!

(سؤال) موقعی که معترفند به کفر. این جا ادای شهادت است که هم اعتراف قولی دارد و هم عملی. نگذارید این‌ها وارد بشوند حتی دین مانع می‌شود. (۱۱: ۰۹: ۰۱) این که دارد به کسانی که از اهل کتاب و یهودی‌ها می‌آیند و متدین می‌شوند حواستان باشد. **لا تَأْخُذُوا دِينَكُمْ مِنْ مُسْلِمِ أَهْلِ الْكِتَابِ.** دینتان را از این مسلمین اهل کتاب نگیرید! این‌ها آدم‌های **غرب‌زده** ای هستند. این‌ها یک چیزهایی را قاطی می‌کنند و تحویل شما می‌دهند. کسانی که ذوق می‌کنند که فلان فیلسوف خارجی شیعه شده، او کار خوبی کرده و ان شاء الله با ائمه محشور بشود، ولی شما دینت را از او بگیر! خود پیغمبر می‌گفتند: دینتان را از این جماعت نگیرید. به دلیل این که

مشرکین اصلاً فرهنگ نداشتند و آمدند در دین و با فرهنگ شدند ولی اهل کتاب خودشان فرهنگ داشتند و آن رسوبات فرهنگی خودشان در خودشان مانده. از این خارجی‌ها که می‌آیند این‌جا چیز یاد می‌گیرند دینتان را نگیرید، بنده این‌ها را دیده‌ام و با آن‌ها صحبت کرده‌ام واقعاً هنوز **رسوبات** تفکرات خودشان هست و اصلاً دین را از این زاویه و منظر نگاه می‌کنند. (۵۲: ۱۰: ۰۱)

(سؤال) (۲۶: ۱۱: ۰۱) اتفاقاً می‌خواستم بگویم دینتان را از **هانری کوربن** نگیرید! ایشان شاگرد همه بوده از ژیلسون و امیل بریه تا علامه! به قول آقای **دینانی**: ایشان از پراستاد دیده‌ترین فیلسوف‌هاست. همه جا را گشته و آمده تا با علامه بحث کند. من نمی‌خواهم بگویم هانری کوربن خدمت نکرده، ولی شما که می‌خواهی دینت را بگیری چرا از هانری کوربن؟ از خود علامه بگیر! (۱۵: ۱۲: ۰۱)

(سؤال) خواندن که اشکال ندارد ولی گاهی می‌خوانید به دیده قبول! مگر ما **آقای مطهری** و **علامه طباطبایی** نداریم که آدم باید برود هانری کوربن را بخواند؟ گیرم که این خودش چیزی یاد گرفته، خوب از خود این‌ها یاد گرفته، پس آثار خود علامه طباطبایی را بخوانید! این رسوبات طبیعی هم هست. طبیعی است که کسی که این همه حرف و حدیث شنیده و این همه گشته و در دوره‌هایی شدید الذب و شدید الدفاع بوده نسبت به مرام و مسلکی، هنوز آن **خرده‌فرهنگ**‌هایی که از این طرف و آن طرف گرفته در او باشد. این دارد از آن منظر نگاه می‌کند. الان دوستان ما که آمریکا می‌روند که تازه در **بدنه شیعه** زندگی کردند و بزرگ شده‌اند و در حوزه‌ها درس خوانده‌اند، وقتی برمی‌گردند، واقعاً مثل انار آلبمبو شده! الان حرف‌هایی که می‌زند معلوم است که نه آن جویری مجاهد است و نه آن جویری مبارز است! یک آدم تخلیه‌ی **تخلیه** که می‌گوید من نسبت به همه چیز شک دارم! در حالی که این آدم خیلی هم آدم مؤمنی بود اما الان که دارد پیام‌ها و ایمیل‌هایش می‌رسد، واقعاً ما که از دوستان نزدیک او بودیم تعجب می‌کنیم که این چه نظراتی است که تو داری؟! نه نظرات سیاسی که نظرات دینی و اعتقادی. بالاخره تسلط آن فضا طرف را واقعاً **سکولار** می‌کند، نه این که ضد دین کند؛ یعنی دین کلاً از مقوله‌های او جدا می‌شود و زندگی را از **منظر بی‌دینی** نگاه می‌کند. در حالی که شما قرآن را ببینید همه چیز را از **منظر دین** نگاه می‌کند. این کسانی که در بدنه شیعه بزرگ شدند، آلبمبو می‌شود چه رسد به کسانی

که اصلاً آن جا بزرگ شده‌اند! حالا این **متفکر غربی** که این جا آمده، چهارتا چیز هم یاد گرفته و ما دستش را می‌بوسیم، ولی قرار نیست ما دینمان را از این بگیریم! دین را از همان ریشه‌ای که او رفته یاد گرفته بگیریم. می‌توانیم از قرآن و روایت بگیریم تا ببینیم چه دینی از آب در می‌آید!

(سؤال) بله! اما معلوم نیست که سلمان فارسی مسیحی بوده باشد! اصلاً بحث است که آیا او جزء حنفاء است یا نیست؟! گیرم که مسیحی بوده، اما (۰۲: ۱۶: ۰۱) این‌ها توصیه‌های اجتماعی است و ناظر به فضای خودش است؛ یعنی می‌گوید: آقا! بی‌احتیاطی نکن! البته شاید میان این‌ها یک سلمان فارسی هم پیدا شد، ولی این کار بی‌احتیاطی است که بگویید این‌ها بین چقدر فلان بوده‌اند که مسلمان شده‌اند! می‌دانید چقدر این‌ها ضربه زدند؟ ورقه بن نوفل، عبدالله بن سلام به دلیل این که آدم‌های بافرهنگ و با کلاسی هم بودند و مسلمان شدند و آمدند شدند جزء قصه‌گوهای مدینه! در زمان عمر؛ چون که عمر هم یک شخصیت غربزده بود و توی مسجد می‌نشسته و قصه‌های این‌ها را گوش می‌کرده و اصلاً خودش منصب قصه‌گویی راه انداخته بود. (۰۱: ۱۷: ۰۰)

می‌بینید این‌ها می‌آیند جامعه را می‌گیرند! طرف چهارتا چیز دارد می‌شود استاد دانشگاه برکلی، چهارتا ایسم هم قاطی آن می‌کند، ۴ تا آیه هم می‌گوید و دین را تحویل شما می‌دهد. حالا چه کسی می‌خواهد این‌ها را درست کند؟ و این‌ها را از هم تفکیک کند؟ این است که **لا تأخذوا دینکم من مسلم اهل الكتاب**؛ گیرم که در این‌ها یک استثنائاتی پیدا شد. (۰۱: ۱۷: ۵۵)

(سؤال) (۰۱: ۱۸: ۱۰) شما اگر **قدرت تشخیص** داشتید، دینتان را از او نمی‌گیرید بلکه دارید با او مباحثه می‌کنید ولی یک موقع هست که شما قدرت تشخیص ندارید، بعد می‌بینید آن حرف‌ها بنیان فکری شما را شخم می‌زند و جلو می‌رود. یک‌هوا یک نگاه تاریخی در احکام برایتان درست می‌کنند و منجر به این می‌شود که شما در تمام احکام تردید می‌کنید، یا یک نگاه تاریخی به معارف درست می‌کنند، البته اشکالی ندارد، چون که بسیاری از معارف به صورت تاریخی شکل گرفته، ولی نتیجه‌ای که روی شما می‌گذارند ... الان شما این کتاب مکتب در *فرایند تکامل* را ببینید! الان امیرکبیر هم آن را چاپ کرده. ما قبلاً قاچاقی آن را می‌خواندیم! آقای مدرسی طلبه‌ای است که در آمریکا نشسته یک نگاه تاریخی به اعتقادات کرده و این کتاب را عموم دانشجویان بخوانند،



ته آن كفر و الحاد در می آید؛ یعنی با خواندن این کتاب آدم کل اعتقاداتش را بوسیده و گذاشته کنار! (۴۰: ۱۹):

(۰۱)

## صلوات!

---

<sup>۱</sup> . خلاصه سپاه ابرهه و عام الفیل و معرفت توحیدی حضرت عبدالمطلب. این که یک عده می خواهند اجداد پیامبر را خراب بکنند می بینند این چه ذهنیتی راجع به خدا و عنایات خدا دارد! این دیگر کیست؟! که وقتی عبدالمطلب پیش ابرهه می آید، ابرهه فکر می کند او برای مذاکره آمده که عبدالمطلب می گوید: انا رب الابل و لهذا البیت رب؛ این خانه خودش صاحب دارد و ابرهه حمله می کند و مردم می گویند سپاه ابرهه پشت کوه های مکه رسیده، می گوید: بروید ببینید اتفاقاتی دارد می افتد یا نه؟ می روند و می بینند یک سیاهی از دور می آید. این ها تحنث هایی [سنت مراقبه که قبل از اسلام هم وجود داشته] بوده که در دین حنیف بوده و لذا همه اجداد پیامبر به دین حنیف بوده اند.